

او را معزول گردانیده، فتح شاه را بسرداری برداشتنند. مدت سلطنت او نیم (۱) روز بود.

### ذکر فتح شاه.

بعد از عزل سکندر شاه، امرا و بزرگان، فتح شاه را بسرداری برداشته، بر سر سلطنت اجلاس نمودند. او مردی عاقل و دانا بود، و رسم ملوک و سلاطین را پیش نهاد همت ساخته، هر یکی را فراخور حالت و منزلت نوازشی فرمود، و ابواب عیش و عشرت در زمان او بر روی مردم گشوده شد.

و چون در بلاد بنگاله رسم بوده، که هر شب پنجاهزار پایک نوبت بنوبت بچوکی حاضر میشدند، و علی الصباح نیز بادشاه ساعتی بر تخت برآمده، سلام این جماعه میگرفت، و رخصت میداد، و جماعه دیگر حاضر میشدند. نوبتی خواجه سرانی فتح شاه پایکان را بمال فریفته او را بقتل آورد، و علی الصباح خود بر تخت برآمده، سلام پایکان گرفت، و این واقعه در سنه ست و تسعین و ثمانمائه سمت ظهور یافت. مدت حکومت فتح شاه هفت سال و پنج ماه بود.

گویند سالی چند در بنگاله چنین رسم شد که هرکه حاکم را کشته بر تخت می نشست همه مطیع و فرمان بردار او می شدند.

### ذکر باریک شاه.

چون خواجه سرانی بیدولت صاحب خود را کشته، نام بادشاهی بر خون نهاد، هر جا خواجه سرا بود، بر دوز او فراهم آمد، و مردم دون

(۱) در نسخه ج «دو روز و نیم سال بود» و در ریاض السلاطین صفحه ۱۱۹ «همان روز او را از سلطنت معزول نموده».

و پست همت را بمال فریفته، و بمواعید دروغ مستظهر ساخته، بزگرد خود جمع نمود، و روز بروز شوکت و قوت او افزود، و عاقبت امرای بزرگ صاحب جمعیت بیکدیگر اتفاق نموده، و موافقت کرده پایگان را بخود موافق ساخته او را کشتند. مدت طفیلان او دو ماه<sup>(۱)</sup> و نیم روز بود.

### ذکر فیروز شاه.

چون خواجه سرا ملقب ببارکشاه کشته شد، امرا و معارف، فیروز شاه را بسرداری برداشتند، و او بادشاهی کریم و مشفق بود. چون طومار ایام زندگانی او منتهی<sup>(۲)</sup> شد، در سنه تسع و تسعین و ثمانمائه باجل طبیعی در گذشت، و قوی آنکه پایگان چوکی دار غدر نموده او را کشتند. مدت حکومت او سه سال بود.

### ذکر محمود شاه.

چون فیروز شاه در گذشت، امرا و مردم، پسر بزرگ<sup>(۳)</sup> او را سلطان محمود شاه خطاب داده، بر سریر سلطنت اجلاس نمودند. و او بادشاه متعلق باخلاق بزرگان بود.

سیدی مظفر حبشی فام غلامی، سرداران<sup>(۴)</sup> پایگان را باخود موافق ساخته، شبی محمود شاه را شهید کرد، و علی الصباح بر تخت سلطنت برآمده خود را مظفر شاه خطاب داد. مدت سلطنت محمود شاه یکسال بود.

(۱) در نسخه الف و ج "دو نیم ماه بود".

(۲) در نسخه الف "زندگانی او منطوری".

(۳) در نسخه الف "مردم بزرگ پسر او را".

(۴) در نسخه ج "سردار پایگان" و در نسخه ب لفظ سردار مذکور نیست.

## ذکر مظفر شاه حبشی .

چون مظفر شاه حبشی، از روی تغلب و تسلط جانشین بزرگان شد، تاریکی عالم را فروگرفت. و او مردی قتل و بیباک بود، و از علما و صلحا بسیاری را بدرجه شهادت رسانید. و آخر علاء الدین فام یکی از سپاهیان او سرداران پایگان را (۱) باخود یار و موافق ساخته شبی با سیزده نفر پایگ بحرم سرای او در آمده او را بقتل آورده علی الصباح بر تخت نشسته خود را سلطان علاء الدین خطاب داد. مدت سلطنت مظفر شاه حبشی سه سال (۲) و پنج ماه بود.

## ذکر سلطان علاء الدین .

سلطان علاء الدین مردی عاقل و دانا (۳) بود، امرای اصیل را رعایت کرد، و بندگان خاص خود را نیز بمراتب بلند و مناسب ارجمند رسانیده، پایگان را از چوکی دادن برطرف کرد، تا مضرتی باو نرسد، علما و صلحا و بزرگان را از اطراف ممالک طلبیده، تفقد احوال آنجماه نمود. و کمال سعی و اهتمام در معموری بلاد بفکاله مبذول داشت، و مواضع متعدده، بجهت خرج لنگر قدوة السالکین شیع نور قطب عالم قدس سره، تعیین فرمود، و هر سال، از پای تخت خود، اگداله بواسطه دریافت طواف مزار فائز الانوار شیع نور بقصده پندره می آمد.

(۱) در نسخه الف « بخود ».

(۲) در نسخه ب « سه سال بود ».

(۳) در نسخه ج « دانا و سپاهی بود ».

از برکت اخلاق حمیده و سیرِ پسندیده، سالهای دراز با امر سلطنت پرداخت، و تمام عمر او بعیش و عشرت گذشت. و آخر در سنه تسع و عشرين و تسعمائه، باجل طبعی درگذشت. مدت سلطنت او بست و هفت سال و چند ماه بود.

### ذکر نصیب شاه.

چون سلطان علاء الدین رحلت نمود، امرا و بزرگان وقت از هوده پسر او نصیب شاه را بسرداری برداشتند، و او برادران خود را اعتبار نموده، هریکی را مضاعف آنچه پدر عنایت نموده بود، مقرر داشت. و چون در سنه اثنین و ثلاثین و تسعمائه، حضرت فردوس مکانی ظهیر الدین محمد بابر بادشاه، سلطان ابراهیم بن سلطان سکندر لودی را بقتل آورده، مملکت دهلی را متصرف گشت، امرا و سران گروه افغانان گریخته، بسطان نصیب شاه التجا<sup>(۱)</sup> آوردند. بعد از چند روز، سلطان محمود برادر سلطان ابراهیم نیز با او ملتجی شد، و او همه را فراخور گنجایش وقت جاگیر لطف نموده، دختر سلطان ابراهیم را بجهت خود خواستگاری نمود.

و در سنه تسع و ثلاثین و تسعمائه بواسطه حصول نسبت اخلاص و محبت، تعفهای نفیس مصحوب ملک مرجان خواجه سرا بخدمت سلطان بهادر گجراتی فرستاد، و ملک مرجان در قلعه مندو سلطان بهادر را ملازمت نموده، و بخلعت خاصه سرفراز گشت، و بعد ازین، احوال بنگالیان بنظر نرسیده. نصیب شاه مدت یازده سال حکومت کرد، و بعد از در اندک

(۱) در نسخه الف «التجا نمودند».

مدت ولایت بنگاله بتصرف شیر خان در آمد، و چون حضرت جنیت<sup>۱</sup> آشیانی بتعاقب شیر خان به بنگاله در آمدند، روزی چند جهانگیر قلی بیگ از جانب آن حضرت حکومت کرد. و باز شیر خان، جهانگیر قلی بیگ را بقتل آورده، بنگاله متصرف شد، چنانچه بمحل خویش مذکور است، و مدتی محمد خان از امرای سلیم خان بن شیر خان حکومت کرد، بعد از پرسش خود را سلطان بهادر خطاب داده لوای حکومت برافراخت، و بعد از آن، حکومت بنگاله و بهار، بسلیمان کرانی، که از امرای سلیم خان بود قرار گرفت، و او مدت نه سال باستقلال حکومت کرده، ولایت اودیسسه<sup>(۱)</sup> را نیز متصرف شد. اگر چه خطبه بنام خود نکرده بود، اما خود را حضرت اعلیٰ میگفت، و چون او در گذشت، پسرش بایزید قائم مقام او شد. حکومت او بسیزده روز نکشید، که بسعی خویشان کشته شد، و حکومت دواؤد برادر او قرار گرفت، و او مدت در سال حرکت المذبحی نموده، تا در سنه اثنین و ثمانین و تسعمانه دواؤد خان از خانخانان که سپه سالار لشکر حضرت خلیفه الهی بود شکست یافت. و بلاد بنگاله مستخر گشت، و در سنه اربع و ثمانین و تسعمانه دواؤد بدست خانجهان که بعد از خانخانان بحکومت بنگاله سرفراز گشته بود، بقتل رسید، چنانچه در محل خویش مذکور گشته، و تا امروز که اثنین و الف هجریست، بلاد بنگاله و اكداله در تصرف اولیای دولت قاهره ست.

## طبقه سلاطین شرقیه.

سلاطین شرقیه، که در بلاد جونپور و آنحدود فرمانروائی کردند.

(۱) در نسخه الف " ادوله ".

از ابتدای سده اربع و ثمانین و سبعمائه الی سده احدی و ثمانین و ثمانمائه که نود و هفت سال و چند ماه باشد. سلطان الشرق خواجه جهان، شانزده سال؛ مبارک شاه شرقی، یکسال و چند ماه؛ سلطان ابراهیم شرقی، چهل سال و چند ماه؛ سلطان محمود بن ابراهیم، بست و یک سال و چند ماه؛ سلطان محمد بن سلطان محمود، پنج سال؛ سلطان حسین بن محمود، نوزده سال.

### ذکر سلطان الشرق.

مرویسست، که چون ذوبت سلطنت بسطان محمود بن سلطان محمود بن فیروز شاه رسید، ملک سرور خواجه سرای را، که سلطان محمود (۱) شاه خطاب خواجه جهانی داده بود، بسطان الشرق مخاطب ساخته، بولایت جونپور فرستاده، حکومت آن ولایت ارزانی داشت. چون سلطان محمود را شوکت نماید، سلطان الشرق استقلال تمام یافته، متمردان پرگنه کول و اتاره و کفپله (۲) و بهرائچ را گوشمال داده، از جانب دهلی تا پرگنه کول و راپری، و از انجانب تا بهار و ترهت بعمل در آورد، و باز از سرفو ممالک را رونقی پدید آمد، و فیل و پیشکشی که هر سال از دیار لکهنوتی و جاجنگر بددهلی می آمد، و چند سال بواسطه زبونی حکام نمی رسید، باز یافت نمود. و چنان عظمت و شوکت او در دل زمینداران قوار گرفت، که هر سال بیطلب خراج مقرر بجونپور میفرستادند.

(۱) در نسخه ب و ج «سلطان محمد شاه».

(۲) در نسخه ج «کفپله».

و در سنه اثنین و ثمانمائه، ترک غارتگر اجل، متاع حیات زندگانی  
سلطان الشرق را بغارت برد.

مدت حکومتش شانزده سال بود.

### ذکر سلطان مبارک شاه شوقی.

چون سلطان الشرق وفات یافت، و مقارن این حال، امر حکومت  
دهلی بیش از پیش مختل شد، و کار سلطنت از نظام افتاد، ملک مبارک  
قرنفل، که پسر خوانده سلطان الشرق بود، باتفاق امرا و سرداران، خود را  
مبارک شاه خطاب داده، لوای حکومت بر افراخت، و در جونپور و دیگر  
بلادیکه در تصرف سلطان الشرق بود، خطبه بنام او خواندند.

و چون بملو اقبالخان خبر رسید، که سلطان الشرق فوت کرده، و ملک  
مبارک قرنفل خود را مبارک شاه خطاب داده، در سنه ثلاث و ثمانمائه  
لشکر گران فراهم آورده، متوجه جونپور گردید، و در اثناء راه مفسدان اناوه  
را نادیب نموده، بقنوج رسید، مبارکشاه نیز جمعیت نموده، در مقابل  
آمد. و چون آب گنگ در میان دو لشکر حائل بود، تا دو ماه هر دو لشکر  
مقابل یکدیگر نشستند، و هیچ کدام پای جرأت و مردانگی در میدان تهور  
نهاده، نتوانست از آب گذشت، و جنگ ناکرده، بدیار خود باز گشتند،  
و بعد از وصول جونپور، به مبارک شاه خبر رسید، که سلطان مبارک از  
گجرات برگشته بدلی آمد، و ملو اقبال خان او را با خود گرفته،  
باز متوجه قنوج شد، بمجرد استماع این خبر شروع در استعداد لشکر نمود،  
اما اجل او را فرصت نداد، و در سنه اربع و ثمانمائه داعی حق را  
اجابت نمود.

مدت سلطنت او یکسال و چند ماه بود.

## ذکر سلطان ابراهیم شرقی .

بعد از فوت مبارکشاه، امرای دولت شرقی برادر گهتر او را سلطان ابراهیم خطاب داده، بر تخت سلطنت و اورنگ حکومت اجلاس نمودند، و طبقات اقام در مهد امن و امان قرار گرفتند. علما و بزرگان که از آشوب جهان پویشان خاطر بودند، بچونپور که در آن ایام دار الامان بود، رو آوردند، و آن دار السلطنت از فرّ قدوم علماء، دار العلم گردید، و چندین کتب و رسائل بنام او تصنیف شد؛ مثل حاشیه هندی و بحرالمواج<sup>(۱)</sup> و فتاری ابراهیم شاهی و ارشاد و غیر ذلک. و چون عون الهی قرین آن بادشاه عالم پرور بود، لاجرم در عنقوان دولت بتجارب و کاردانی از جمیع سلاطین هند در مضماری معالی قصص السبق بود<sup>(۲)</sup>.

و در غره ایام سلطنت لشکری فراهم آورده، بدفع سلطان محمود و ملو اقبال خان<sup>(۳)</sup> که خیال تسخیر چونپور در سر داشتند، متوجه گردید، و چون در کنار آب گنگ رسید هر دو لشکر مقابل یکدیگر فرود آمدند، سلطان محمود، بواسطه آنکه ملو اقبالخان<sup>(۴)</sup> در امور سلطنت او را دخل نمیداد، و در فیصل مهمات ملکی احياناً برای و رویت او رجوع نمیکرد، بهانه شکار از اردوی خود برآمده، بسطان ابراهیم پیوست، سلطان ابراهیم

(۱) در نسخه الف "بحر المواج امرا رخصت چایگیر نمود - سلطان آمده قنوج را محاصره کرد".

(۲) در نسخه ب "قصص السبق ربود - در اول سلطنت لشکری فراهم آورده".

(۳) در نسخه ب "اقبال خان متوجه گردید".

(۴) در نسخه ب "اقبال خان او را در مسامت دخل نمی داد بطریق سیر و شکار بیرون آمده بسطان ابراهیم".



از نظوت و غرور بر ادلی حق نمک موثق نشده، در لوازم پرسش و دلجوئی تهارن و تساهل نمود، و سلطان محمود آزردۀ خاطر گشته، خود را بقنوج رسانید، و تهانه دار قنوج را، که از قبل مبارکشاه آنجا می بود، و او را امیر زاده هروی میگفتند، بر آورده، قنوج را متصرف شد، و بعد از وصول این خبر قنوج را بار گذاشته، سلطان ابراهیم بجنونپور، و ملو اقبالخان بدھلی مراجعت نمودند، و در بعضی تواریخ بنظر (۱) رسید، که رفتن سلطان محمود پیش مبارکشاه شرقی بوده است، و در همان ایام سلطان ابراهیم بسطانت رسیده بود، و مبارکشاه ودیعت حیات سپرده، و الله اعلم بالصواب.

و در سنه سبع و ثمانمانه ملو اقبالخان (۲) باز آمده قنوج را محاصره نمود، سلطان محمود، با معدودی از خاصه خیلان متحصن گشته، داد مردی و مردانگی داد، ملو اقبال خان خائب و خاسر برگشته بدھلی آمد، و چون در سنه ثمان و ثمانمانه، ملو اقبالخان بر دست خضر خان در نواحی اجودهن کشته گشت، چنانچه مذکور شد، سلطان محمود، ملک محمود را در قنوج گذاشته بدھلی آمده، بر سریر آباء گرام تکیه زد، سلطان ابراهیم فرصت را غنیمت شمرده در سنه تسع و ثمانمانه، بقصد تسخیر قنوج عازم گردید، سلطان محمود با لشکر دھلی بجنگ سلطان ابراهیم

(۱) در نسخه ب «در بعضی تواریخ مسطور است که رفتن سلطان محمود پیش مبارک شاه بوده - که در سنه ۸۰۳ باز اقبال خان قنوج را محاصره نموده هر دو لشکر در برابر یکدیگر نشسته - بعد از چند روز جنگ ناکرده مراجعت نمودند - سلطان محمود چون بدھلی رسید امرا را رخصت نموده - سلطان ابراهیم باز قنوج را محاصره نموده - بعد از آنکه مدت محاصره بچهار ماه رسید و مدد و کومک نرسید - ملک محمود امان خواسته قنوج را تسلیم کرد سلطان ابراهیم قنوج را تسلیم کرد.»

(۲) در نسخه الف «ملو اقبال خان بر دست خضر خان در نواحی اجودهن آمده بر سریر آباء گرام تکیه زد.»

روافه شد؛ و هر دو لشکر بر کنار آب گدگ برابر یکدیگر فرود آمدند. بعد از چند روز، جنگ ناگه، به ولایت خود هر یک مراجعت نمودند. سلطان محمود چون بدلهلی رسید، امرا را رخصت جاگیر نمود. سلطان ابراهیم باز آمده، قنوج را محاصره کرد. بعد از آنکه مدت محاصره بچهار ماه کشید، و مدد و کومک از دهلی نرسید، ملک محمود امان خواسته، قنوج را سپرد. سلطان ابراهیم قنوج را باختیار خان حواله کرده، بتسخیر دهلی راهی شد. در اثناء راه، تاتار خان بن سارنگ خان و ملک (۱) مرجان غلام سلو اقبال خان از دهلی (۲) آمده، پیوستند. سلطان ابراهیم (۳) قوت و استظهار گرفته، متوجه سنبل گشت. چون بسنبل رسید، اسد خان لودی سنبل را گذاشته گریخت، سلطان ابراهیم سنبل را بتاتار خان سپرده، متوجه دهلی شد، و در اثناء راه قصبه (۴) برین را فتح نموده، بملک مرجان داد.

چون بکنار آب جون رسید، منتهیان خبر آوردند، که سلطان مظفر گجراتی بمالوا رسیده، بمدد و کومک سلطان محمود می آید، سلطان ابراهیم عیان تهور از دست داده، متوجه جونپور شد. سلطان محمود حکومت سنبل را بدستور قدیم، باسد خان لودی داد، بدلهلی مراجعت نمود.

و در سنه احدی و ثلاثین و ثمانمانه، سلطان ابراهیم بر سر قلعه بیانه آمد. و خضر خان درین وقت بسطانت دهلی استقلال داشت، از دهلی بدفع او متوجه شد. بعد از تلاقی فریقین، از صبح تا شام معرکه

(۱) در نسخه الف و ج "ملک محمود مرجان".

(۲) در نسخه ب "از دهلی رسیدند".

(۳) در نسخه ب "ابراهیم استظهار تمام گرفته".

(۴) در نسخه ب "برین را فتح".

قتال (۱) و جدال گرم بود. روز دیگر گرگ آشتی کرده، سلطان ابراهیم بجنوپور و خضر خان دهلی مراجعت نمودند.

و در سنه سبع و ثلاثین (۲) و ثمانمائه، چون شکست و ریخت سلطان ابراهیم درست شد، و از متمردان اطراف و فواحي، خاطر جمع فرموده، داعیه تسخیر کالپی نموده، با استعداد تمام متوجه شد. و درین اثنا خبر رسید، که سلطان هوشنگ غوری نیز عزیمت تسخیر کالپی دارد. چون هر دو بادشاه قریب یکدیگر رسیدند، و کار جنگ باسروز و فودا رسید، منتهیان خبر آوردند، که مبارک شاه بن خضر خان از دهلی لشکر عظیم فراهم آورده، بتسخیر جونیور عازم گشته، سلطان ابراهیم عنان اختیار از دست داده بجنوپور راهی شد، سلطان هوشنگ بی نزاع، کالپی را بدست آورده، خطبه خود خوانده، بمندر مراجعت نمود.

و در سنه اربعین و ثمانمائه مرضی بر ذات سلطان ابراهیم طاری شد. هرچند اطباء معالجه نمودند، فائده بران مترتب نشد. و بالاخر داعی حق را اجابت نمود.

مدت سلطنت او چهل سال و چند روز (۳) بود.

## ذکر سلطان محمود بن ابراهیم شرقی .

چون سلطان ابراهیم ودیعت حیات سپرد پسر بزرگ او سلطان محمود بر تخت جونیور جلوس کرده، قائم مقام پدر گشت. بساتین اصال خلیق

(۱) در نسخه ب « معرکه کار زار گوم بود ».

(۲) در نسخه ب « سنه ۸۳۸ چون سلطان ابراهیم استعداد خود نموده بود داعیه تسخیر کالپی نموده متوجه شد ».

(۳) در نسخه الف « چند ماه ».

بفیضانِ امطرِ احسان او سرسبز گشت. و مملکت را از سرنو<sup>(۱)</sup> رونقی و رواجی پدید آمد. و مردم را ابتهاج و خرمی روی نمود. بعد از انتظام احوال سپاه و مملکت، و تادیب مفسدان و متمردان، در سنه سبع و اربعین و ثمانمانه ایلچی سخندان، با تحف و هدایا بخدمت سلطان محمود خلجی فرستاده، پیغام نمود، که نصیر خان<sup>(۲)</sup> ولد قادر خان قابض کالپی، قدم از جاده شریعت محمدی بیرون نهاده، راه ارتداد پیش گرفته است. و قصبه شاه پور را، که پیش از کالپی معمور بود، خراب ساخته، مسلمانان را جلا وطن نموده، و زنان مسلمه را، بکافران سپرده، و چون از زمان سلطان سعید هوشنگ شاه الی یومنا هذا، سلسله موت و رابطه محبت بین الجانبین استحکام پذیرفته<sup>(۳)</sup>، بحکم قاضی عقل لازم نمود، که این معنی را بر ضمیر حق پذیر مکشوف سازد. اگر رخصت شود، او را تادیب نموده، شعار دین محمدی دران دیار رائج گرداند.

سلطان محمود خلجی در جواب فرمود، که قبل ازین این سخنان از اراجیف بسمع رسیده بود، و الآن که آن قبله و قدوة سلاطین اعلام نموده، بمرتبه علم الیقین انجامید، و برین تقدیر دفع آن فاجر بر جمیع بادشاهان واجب است. اگر افواج قاهره بتادیب مفسدان میوات متوجه نمی شد، این جانب بدفع او عازم میگردید. اکنون که آن سلطنت پناه این اراده کرده اند، مبارک باشد.

ایلچی<sup>(۴)</sup> بچونپور آمده، این معنی معروض داشت، سلطان محمود شرقی مسرور خاطر گردیده، بست و نه زنجیر فیل برسم تحفه بساطان

(۱) در نسخه ب "رونقی پدید آمد - سلطان محمود خلجی پیغام فرستاد".

(۲) در نسخه الف و ج "نصیر خان جهان ولد قادر خان".

(۳) در نسخه پ "استحکام پذیرفته لازم نمود که این معنی".

(۴) در نسخه ب "ایلچی این معنی را بچونپور نوشت".

محمود خلجی فرستاد. و استعداد لشکر نموده، عازم کالپی گشت، نصیر خان برین امر مطلع شده، عریضه بسطان محمود خلجی مرسل داشت. مضمون آنکه این دیار<sup>(۱)</sup> را سلطان سعید هوشنگ شاه بما مرحمت نموده، الآن سلطان محمود شرقی میخواهد که بغلبه و استیلا متصرف شود، و حمایت فقیر بر ذمت همت سلطانی لازم است.

سلطان محمود خلجی بعد از اطلاع بر مضمون عریضه، کتابتی مشتمل بر محبت و اخلاص مرقوم نموده، علیخان را با تحفه و هدایای لایق، نزد سلطان محمود شرقی مرسل داشت. و در آن مذکور ساخت، که نصیر خان ضابط کالپی از خوف الهی و از ترس آن شوکت دستگاہ تائب گشته، قرار داده، که تلافی و تدارک مانات نموده، قدم از جاده شریعت بیرون نهد<sup>(۲)</sup>. و در تقلد احکام سماوی تهاون و تکاسل جایز ندارد. چون سلطان مرحوم هوشنگ شاه این دیار را بقادر خان<sup>(۳)</sup> لطف نموده بود، این طبقه در سلک اذقیاد و اطاعت ما منسلک اند، از جریمه گذشته او در گذشت نموده، تعرض ببلاد او نوسانید.

هنوز جواب مکتوب عریضه علیخان نرسیده بود، که باز عرض داشت نصیر خان وزود یافت؛ مضمون آنکه این فقیر از زمان هوشنگ شاه، حلقه اخلاص در گوش و غاشیه اعتقاد بر دوش دارد. الآن سلطان محمود شرقی، بواسطه کینه دیرینه و عداوت قدیم، بر سر ولایت کالپی آمده، بشوکت این دیار را متصرف شده، فقیر را جلائی وطن کرد. و زنان مسلمه را اسیر ساخته، و با وجودیکه سلطان محمود شرقی در تادیب نصیر خان رخصت

(۱) در نسخه الف « این دیار را سلطان محمود شرقی خواهد که بغلبه ».

(۲) در نسخه ب « بیرون نهد - چون سلطان مرحوم هوشنگ ».

(۳) در نسخه ب « مرحمت نموده بود ».

حاصل نموده بود، فاما چون نصیر خان بسیار عجز و زاری نموده بود، در دوم شعبان سنه ثمان و اربعین و ثمانمانه از اجین بصوب چندبیری و کالپی عازم گردید. و در چندبیری نصیر خان بمائقات رسید، و از چندبیری متوجه ایرچه (۱) شد. سلطان محمود شرقی بعد از استماع این خبر از کالپی بلا توقف استقبال نمود، و سلطان محمود خلجی فوجی مقابل لشکر جونپور نامزد کرد. و جمعی دیگر را فرستاد تا ساقه لشکر جونپور را تاراج کنند. و این جماعه یافته پس ماندهای اردو را کشتند. و هرچه یافتند بتاراج بردند. و فوجی که در مقابل تعیین شده بود، دست بمقاتله و معاربه دراز نمودند. و از طرفین مردم کار آمدنی کشته شدند. و بالآخر طرفین بدائره خود قرار گرفتند. صبح روز دیگر، سلطان محمود خلجی، عماد الملک را فرستاد، تا سر راه غنیم مسدود سازد. غنیم باین اراده مطلع شده، در همان منزل که جای مضبوط و قلب بود، توقف (۲) کرد.

سلطان محمود خلجی بر استحکام منزل توقف یافته، فوجی را فرستاد، تا نواحی کالپی را تاختند. و غنائم بسیار گرفته باز گشتند. و چون موسم برسات رسید، صلح گونه نموده از آنجا مراجعت نمودند. سلطان محمود خلجی بچندبیری آمد، و سلطان محمود شرقی فرصت غنیمت دانسته، لشکر بتاخت ولایت برهاری (۳)، که سگان آنجا مطیع سلطان محمود خلجی بودند، نامزد فرمود. سلطان محمود خلجی فوجی بمدد و کومک مقدم ولایت برهاری فرستاد. و چون فوج سلطان محمود شرقی طاقت مقاومت نداشت، سلطان خود آمده، بفوج ملحق گردید.

(۱) در نسخه ج " ایرج " .

(۲) در نسخه ب " قرار گرفت " .

(۳) در نسخه ب " برهارة " .

و بعد از چند روز سلطان محمود شرقی مکتوبی بشیخ الاسلام شیخ جابله، که از بزرگان وقت بود، و سلطان محمود خلجی نسبت ارادت و اعتقاد بار دست داشت، و الحال در گنبد سلاطین مدفون مدفون ست، فرستاد. مضمون آنکه مسلمانان از هر دو طرف کشته میشوند. اگر در صلاح ذات البین سعی فرمایند، بهتر باشد. و فرستاده سلطان محمود شرقی در خدمت شیخ جابله چنین تقریر نمود، که بالفعل قصبه راته، را به نصیر خان می سپارم. و بعد از مراجعت سلطان محمود خلجی بچهار ماه، قصبه ایرچه و سائر بلاد کالپی، که بتصرف شرقیه در آمده، آنرا نیز به نصیر خان خواهم گذاشت.

چون فرستاده سلطان محمود شرقی این مضمون بعرض شیخ جابله رسانید، شیخ وکیل شرقی را بخادم خود همراه نموده بخدمت سلطان محمود فرستاد. و مکتوب نصیحت آمیز مرقوم فرموده مرسل داشت. سلطان محمود خلجی فرمود تا کالپی ندهد صلح صورت پذیر نیست. اما نصیر خان، چون جلالی وطن بود، گرفتن برگذنه راته را غنیمت دانسته، بعرض رسانید، که چون در حضور اشرف، و در خدمت شیخ جابله و عمده می نماید، یقین ست، که تخلف نخواهد کرد. سلطان محمود خلجی چون دید، که صاحب معامله باین صلح راضی است، فرستاده سلطان محمود شرقی را بحضور طلبیده، صلح را قبول نمود، مشروط باینکه، بعد ازین متعرض اولاد قادر شاه، خصوصاً نصیر خان جهان نگردد. و مره آخری قدم عساکر او درین دیار نرسد، و بعد از چهار ماه کالپی و قصبات حواله نصیر خان جهان نماید. چون اساس صلح بتوجه ظاهری و باطنی شیخ جابله استحکام پذیرفت، سلطان محمود خلجی فرستاده

سلطان محمود شرقی را مشمول انعام و اکرام نموده، رخصت فرمود، و خود پرتو التفات بر متوطنان دارالملک مندو اقداخت.

و سلطان محمود شرقی نیز متوجه جونپور گردید. و بعد از وصول جونپور، دست بذل و عطا از آستین جود و سخا بر آورده، طبقات انام را، علی اختلاف مراتبهم معظوظ و بهره‌مند گردانید.

و چون چندگاه در جونپور قرار گرفت، و سپاه شکست و ریخت خود دست نمودند، متوجه ولایت چنپار (۱) گردید؛ و آن دیار را نهب و تاراج نموده، مفسدان آن ناحیه را علف شمشیر گردانید. و بعضی پرگفت و قصبات را متصرف گشته، تهانه دار (۲) خود آنجا گذاشت. و سامان آن حدود نموده، بجونپور معارفت فرمود.

و بعد از چند روز بقصد جهاد و نیت غزا متوجه ولایت اودیسه گردید، و آن فواحی را ناخته، و تاراج نموده، بتخانها را شکست و خواب ساخته، بفتح و فیروزی مراجعت کرده، در سنه اثنین و ستین و ثمانمائه بچوار رحمت ایزدی پیوست.

مدت سلطنتش بست (۳) و یکسال و چند ماه بود.

### ذکر سلطان محمود شاه بن محمود شاه.

چون سلطان محمود شرقی از میان رفت، امرا و ارکان دولت شاهزاده بهیکن خان را، که پسر بزرگ او بود بسلطنت برداشته، سلطان

(۱) در نسخه الف "چنپار" و در نسخه ب "متوجه اودیسه شده فتح آن ولایت نمود".

(۲) در نسخه الف "تهانه داران را".

(۳) در نسخه الف "بیست سال و چند ماه و در نسخه ب بیست سال".



محمود شاه خطاب دادند. چون او در کار جهانداری بی مناسب بود، و گاهائی که نالائق او بود از پیش گرفت، امرا و اعیان ملک او را از حکومت معاف داشته برادر او حسین را بحکومت برداشتند. ایام حکومت او قریب پنچ ماه بود.

### ذکر سلطان حسین بن محمود شاه.

چون برادر او محمود شاه را از کار مملکت معاف داشتند، او را بحکومت برداشته، ندای عدل و انصاف در دادند، و جمیع امرا و بزرگان مطیع و منقاد او گشتند. چون همای همت او هوای تسخیر بلاد، در سر داشت، سه لک سوار و هزار و چهار صد زنجیر فیل جمع نموده، متوجه ولایت اودیسه گردید. و در اثناء سیر دیار تهرت را پایمال حوادث نموده، از متمردان آن ناحیه خراج گرفت. و چون بولایت اودیسه رسید، افواج جهت فہب و تاراج باطراف و اکفاف بلاد فرستاد. رای اودیسه از روی عجز و بیچارگی در آمده، و کیلی بحکومت سلطان فرستاده، استغفار جرائم و تقصیرات خود نموده، سی زنجیر فیل، و یکصد راس اسب، و اقمشه و امتعه بسیار، برسم پیشکش ارسال داشت. سلطان حسین از آن حدود بفتح و فیروزی مراجعت نموده، بچونپور آمد.

و در سنه سبعین و ثمانمانه، قلعه بنارس را که بمرو زمان ویران شده بود مرمت نموده، در سنه احدی و سبعین و ثمانمانه، امرای خود را بقصد تسخیر قلعه گوالیر فرستاد، چون محاصره بطول انجامید، رای گوالیر پیشکش داده، در سلک مطیعان منسلک گشت.

و در سنه ثمان و سبعین و ثمانمانه، سلطان حسین باغوائی ملکه جهان، که حلیله او و دختر سلطان علاء الدین بن محمد شاه بن فرید شاه

بن مبارک شاه بن خضر خن بود با یک لک و چهل هزار سوار،  
 یک هزار و چهار صد زنجیر فیل، بهوای تسخیر دهلی بجنگ  
 سلطان بهلول لودی، لوی عزیمت بر افراخت، سلطان بهلول رسوی  
 بخدمت سلطان محمود خلجی فرستاده، پیغام نمود، که اگر سلطان  
 بامداد تشریف فرمایند، تا قلعه بیانه بایشان متعلق باشد. هذوز از مندو  
 جواب نرسیده بود که سلطان حسین اکثر ولایت دهلی را متصرف شد.  
 سلطان بهلول عجز و زاری را وسیله نجات خود ساخته، پیغام نمود که  
 بلاد دهلی تعلق بملازمان سلطان دارد. اگر دهلی را تا هرده کوهی بمن  
 گذارند، در سلک نوکران منتظم باشم، و از جانب سلطان بداروغگی  
 دهلی قیام نمایم. سلطان حسین از غایت تکبر و تجبر ملتمس و برا  
 بسمع رضا و قبول اصفا نفرمود. و بالآخر سلطان بهلول، اعتماد بر عون  
 و نصرت خداوندی نموده، با هرده (۱) هزار سوار از دهلی برآمده، رو بروی  
 سلطان حسین فرود آمد. چون آب چون میل دو لشکر حائل بود  
 بر جنگ اقدام نمی کردند. اتفاقاً روزی لشکریان سلطان حسین بتاخت  
 رفته بودند، و بعد از سرداران کسی در اردو نبود. لشکریان سلطان بهلول  
 فرصت را غنیمت شمرده، وقت استوا، اسپان در دریلی چون  
 انداختند، هرچند این خبر بساطان حسین می گفتند، از نخوت و غرور  
 قبول نمیکرد، تا آنکه مردم سلطان بهلول دست بتاراج اردو دراز کرده،  
 اطراف اردو فرودگرفتند، و بی جنگ شکست بر سلطان حسین افتاد،  
 و ملکه جهان و سائر اهل حرم گرفتار شدند، سلطان بهلول رعایت حق نمک.

(۱) در نسخه الف «بیانده».

نموده، در تعظیم و احترام ملکه جهان کوشیده، سامان نموده بخدمت سلطان حسین فرستاد.

چون ملکه جهان بسطان پیوست، باز در مغز و پوست او در آمده، شروع در اغوا نمود، و سلطان را بران داشت، که سال دیگر استعداد لشکر نموده متوجه جنگ سلطان بهلول گشت، و چون مسافت اندک ماند سلطان بهلول رسوای فرستاده پیغام نمود، که سلطان از تقصیرات من بگذرد، و موا بطور من بگذارد، که روزی بکار ایشان خواهم آمد.

چون قلم تقدیر برین رفته بود، که دولت از خانواده سلاطین شرقیه برود، اصلاً گوش بر سخن او نکرد، بعد ترتیب صفوف باز شکست بر لشکر جونپور افتاد، همچنین مرتبه دیگر با استعداد تمام آمده، راه فرار پیش گرفت، و در دفعه چهارم کار بمرتبه بر سلطان حسین تنگ شده بود، که خود را از اسپ انداخته گریخت، و این داستان مشروحاً و مفصلاً در طبقه سلاطین دهلی مرقوم گردید.

و مرتبه چهارم سلطان بهلول جونپور را بتصرف خود در آورده، باریک شاه پسر خود را در آنجا نصب کرد، و سلطان حسین بر یک طرف (۱) ولایت خود که محصول آن پنج کرور بود، قانع شده، اوقات میگذرانید، و سلطان بهلول طریقه مروت مسلوک داشته متعرض او نمی شد.

چون سلطان بهلول داعی حق را اجابت نمود، و امر سلطنت بساطن سکندر بن بهلول منتقل گشت، سلطان حسین، باریک شاه را بران آورد، که متوجه دهلی شده، مملکت پدر را از برای خود بستاند، و باین اراده

(۱) در نسخه ج «بر یک قطر».

از جونپور عازم دهلی گشت، چون جنگ واقع شد، باریک‌شاه گریخته بجونپور رفت، و بار دیگر استعداد نموده متوجه دهلی شد، و چون قوت ثانی باز گریخت، سلطان سکندر تعاقب نموده، جونپور را از تصرف او برآورد. و چون منشاء فتنه و فساد سلطان حسین بود، سلطان سکندر بر سر او رفت. بعد از جنگ آن ناحیه را که در تصرف سلطان حسین بود، نیز متصرف شد. و سلطان حسین گریخته ملتجی بهاکم بنگاله گردید. مدت سلطنتش نوزده سال بود. بعد از شکست، چند سال دیگر در قید حیات مستعار مرهون بود، بعد ازین سلطنت شرقیه منتهی گشت. شش نفر مدت نود و هفت سال و چند ماه حکومت کردند.

### طبقه سلاطین مالوه.

طبقه سلاطین مالوه از سنه تسع و ثمانمائه تا سنه سبعین و تسعمائه که یکصد و شصت و سه سال باشد، یازده نفر، بعضی (۱) امالاً و بعضی وکالاً حکومت کرده‌اند. دلاور خان غوری (۲) بست سال. سلطان هوشنگ بن دلاور خان سی سال. سلطان محمود بن هوشنگ یک سال و چند ماه. سلطان محمود خلجی سی و چهار سال. سلطان غیاث الدین بن سلطان محمود بست سال. سلطان ناصر الدین بن غیاث الدین یازده سال و چهار ماه. سلطان محمود بن ناصر الدین بست سال و شش ماه و یازده روز.

(۱) در نسخه چ "بعضی بصالت و بعضی بوکالت".

(۲) در نسخه الف و ب لفظ "غوی" مذکور نیست.

سلطان بهادر گجراتی شانزده سال . ملو قادر شاه شش سال . شجاع خان .  
بنیابت شیر خان افغان دوازده سال . باز بهادر افغان . شانزده سال .

پوشیده نماند که بلاد مالوه مملکتی ست وسیع، همه وقت حکام  
دیشان دران بلاد می بوده اند، و راجهای کبار و رایان نامدار، مثل  
راجه بکرماجیت، که مدار تاریخ هفود، بر ابتدای ظهور سلطنت او ست،  
و راجه بهوج، و غیر ذلک، که از راجهای هفدوستان، بحکومت مالوه امتیاز  
تمام داشته اند از زمان سلطان محمود غزنوی ظهور اسلام دران (۱) بلاد شد  
و از سلاطین دهلی، سلطان غیاث الدین بلبن، بران مملکت استیلا یافت،  
و بعد ازو تا زمان سلطان محمد فیروز (۲) شاه، در تصرف سلاطین دهلی میبود.  
و دلاور خان غوری، از قبل سلطان محمد (۳) بن فیروز بحکومت  
آن مملکت رسیده دم استقلال زد. و ازان وقت، حاکم مالوه از اطاعت  
سلطان دهلی بیرون رفت. و یازده نفر تا زمان حضرت خلیفه آبی، از پی هم  
حکومت کرده اند. ابتداء طبقه مالوه از زمان دلاور خان کوده شد. آورده اند،  
که سلطان محمد بن فیروز شاه جمعی را که در ایام قزاقی او همراهی  
کرده بودند، و وفا و حقیقت ورزیده، چون بسطنت رسید، هر یک را  
رعایتها کرده، چهار کس را چهار ملک داد، و هر چهار بسطنت رسیدند،  
ظفر خان بن وجیه الملک را بگجرات، و خضر خان را بملتان و دیدالپور،  
و خواجه سرور خواجه جهان را، سلطان الشرق خطاب داده، بچونپور،  
و دلاور خان غوری را بمالوه فرستاد.

(۱) در نسخه ج "دران بلاد پیدا شدن گرفت".

(۲) در نسخه ج "سلطان فیروز شاه".

(۳) در نسخه ج "سلطان محمود بحکومت آن مملکت".

## ذکر دلاور خان غوری .

چون در سنه تسع و ثمانمانه دلاور خان غوری بمالوه آمد، به نیروی بازوی شجاعت و قوت رای صایب، ولایت مالوه را در ضبط آورده، حشم (۱) و حشر وافر سرانجام نمود، و دست تصرف متغلبه را از اطراف و اکناف آن ملک کوتاه ساخت. و چون سلطان محمد از میان رفت، و سلطنت دهلی ضعیف شد، و در هند ملوک طوائف (۲) بهم رسیدند، او نیز سر از اطاعت والی دهلی پیچیده، دعوی استقلال کرد. و بطریق بادشاهان در آداب ملک داری سلوک پیش گرفت. و سالها بکام دل گذرانیده، در سنه تسع و عشرین و ثمانمانه، ودیعت حیات سپرد. و در بعضی کتب بنظر رسیده، که بسعی پسر خود الپ خان مسموم گشت. ایام حکومتش بست سال بود.

## ذکر سلطان هوشنگ بن دلاور خان .

الپ خان که پسر دلاور خان بود، قائم مقام پدر گشته، خطبه و سکه بنام خود کرد. و چتر بادشاهی بر سر افراخته، خود را بسطان هوشنگ ملقب ساخت. و امرا و بزرگان آن ناحیه باو بیعت کردند. هفوز مهمات مملکت و اساس دولت او استحکام نیافته بود، که سفیان خبر آوردند، که بساطن (۳) مظفر گجراتی چنین رسیده که

(۱) در نسخه ب "حشم و خزانه سرانجام" و در نسخه ج "حشر وافر فرام آورده سرانجام".

(۲) در نسخه الف و ب "بهم رسید".

(۳) در نسخه ج "که سلطان مظفر گجراتی باجین رسیده و باو خبر رسیده که

الپ خان دلاور خان را زهر داده است و خود را".

الپ خان، دلاور خان، را بواسطهٔ حطام دنیوی، زهر داده. خود را هوشنگ شاه نام نهاده، و بواسطهٔ آنکه میان دلاور خان و سلطان مظفر عقد اخوت بود، سامان لشکر نموده متوجه این حدود ست. و در اوائل سنه عشر و ثمانمائه سلطان مظفر بفرواحی دهار فرود آمد. و سلطان هوشنگ، بآهنگ جنگ از قلعهٔ دهار بر آمده، با یکدیگر در آویختند. آخر هوشنگ فرار نموده، پناه بقلعه برد. چون طاقت مقاومت در خود ندید، اسلح خواسته، بخدمت سلطان مظفر پیوست. و در همان مجلس سلطان او را بامرای او مقید ساخته، بموکلان سپرد. و نصیر خان برادر خود را با جمعیت تمام، در قلعهٔ دهار گذاشته، خود بفتح و فیروزی متوجه گجرات گردید.

و چون در سال اول، نصیر خان ناکرده کار، محصول زیاده از مقدور از رعایا طلب داشت، و بد سلوکیها کرد، بعد از آنکه سلطان مظفر بگجرات رفت، لشکر مالوه فرصت غفیمت دانسته، نصیر خان را خواجه وار از دهار بر آورده، تعاقب نموده بعضی پس ماندگان او را آزار رسانیدند. و از خوف سلطان مظفر، دهار را گذاشته، در قلعهٔ مندور، که بروج مشیدهٔ او با منطقهٔ البروج لاف برتری (۱) میزد، طرح عملیات انداخته. موسی خان را که این عم سلطان هوشنگ بود، بسرداری برداشتند. و بعد از وصول این خبر بگجرات، هوشنگ شاه عریضهٔ بخدمت سلطان مظفر فرستاد، مضمون آنکه خداوندگار جهانیان بجای پدر و عم فقیر میشوند، و سخنی که بعضی اهل غرض بعرض رسانیده اند، خدای تعالی دانا ست، که خلاف واقع است. و درین ایام مسموع میشود، که امرای مالوه نسبت بخان اعظم

(۱) در نسخهٔ ج «لاف برابری».

نصیر خان بی ادبی کرده، موسی خان را بسرداری برداشته، ولایت مالوه را متصرف شده اند. اگر فقیر را از خاک برداشته، مرهون قید احسان فرمایند، ممکن که آن بلاد بدست افتد.

سلطان مظفر این رای را پسندیده<sup>(۱)</sup> نمود، بعد از یک سال، او را از حبس برآورده، در مقام رعایت او شد. و ازو عهد گرفته، سرانجام او نموده، در سنه احدى عشر و ثمانمانه، شاهزاده احمد شاه را بکرمک سلطان هوشنگ رخصت فرمود، تا دهار و آن نواحی را از تصرف امرای غدار<sup>(۲)</sup> برآورده، تسلیم او نماید. احمد شاه دهار و آن نواحی را، از تصرف امراء برآورده تفویض او نموده خود بدار الملک پتن مراجعت کرد.

چون سلطان هوشنگ روزی چند در دهار قرار گرفت، و جمعی از خاصه خیلان برو جمع شدند، شخصی را بقاعه مغدو فرستاد، و امراء را استمالت داده بجانب خود طلبید. چون امراء و سپاه، خواهان او بودند، همه مسرور و خوشحال گشتند، اما چون عیال و فرزندان همراة خود بر قلعه مغدو برده بودند، نتوانستند بخدمت او پیوست. هوشنگ با معدودی از دهار بقصبه مهیسر رفت، و هر روز مردم او بجنگ می آمدند، و مجروح شده باز میگشتند. چون قلعه مغدو در نهایت استحکام بود، هوشنگ صلاح در آن دید، که از آنجا کوچ نموده، در وسط ولایت قرار بگیرد. و مردم را بقصبات و پرگنات فرستاده متصرف شود. و در خلال این احوال، ملک مغیش که پسر عمه سلطان هوشنگ بود، به ملک خضر که مشهور بمیان آخا بود طریقه مشورت در میان آورد، که اگرچه

(۱) در نسخه الف «پسندیده نمود و در سنه احدى عشر».

(۲) در نسخه الف و ب لفظ «غدار» مرقوم نیست.



موسی خان جوان شایسته است، و پسر عم ما میشود، و لیکن هوشنگ شاه در مردانگی و فرزاندگی و دانش و بردباری گوی مسابقت از اقران بوده، و این مملکت ارثاً و اکتساباً باو میرسد، و معیناً در ایام صبا در کنار شفقت والده من تربیت یافته، صلاح درانست که عیان مملکت و فرمانروایی بید اقتدار او سپرده شود، میان آخاتحسین رانی ملک مغیث نموده، باتفاق در شب از قلعه مندو فرود آمده، بهوشنگ شاه پیوستند، هوشنگ، ملک مغیث را وعده نیابت<sup>(۱)</sup> داده، مسرور و خوشحال گردانید.

موسی خان از استماع این خبر رشته امید سلطنت را بمقراض مایوسی بریده در مآل کار خود متفکر شد، و آخر الامر بملک مغیث کس فرستاد که بجهت بودن من جانی مقرر سازید، تا قلعه مندو را تسلیم نمایم، و بعد از رد و بدل بسیار بجهت او جانی مقرر نمودند، و موسی خان قلعه را خالی ساخته بدر رفت. و سلطان هوشنگ بر قلعه مندو برآمده، در دار الامارت قرار گرفت. و ملک مغیث را ملک الشرق خطاب داده، امر وزارت باو مفوض فرمود، و در کل امور نائب و قائم مقام خود ساخت.

و در سنه ثلاث عشر و ثمانمانه چون سلطان مظفر گجراتی اجابت داعی حق نمود، و امر سلطنت بسطان احمد بن محمد بن مظفر منتقل گشت، فیروز خان و هیبت خان پسران سلطان مظفر علم بنی و عدوان در خطه بهروج برافراختند. و امداد از هوشنگ خواستند. هوشنگ حقوق تربیت مظفر شاهی و اعانت احمد شاهی را بعقوب مبدل ساخته، متوجه

(۱) در نسخه ب « وعده وزارت ».